

در حدود نود و هشت درصد از ما مردم ایران مسلمانیم. ما مسلمانان ایرانی به اسلام به حکم اینکه مذهب ماست ایمان و اعتقاد داریم و به ایران به حکم اینکه میهن ماست مهر می ورزیم. از اینرو سخت علاقه مندیم که مسائلی را که از یک طرف با آنچه به آن ایمان و اعتقاد داریم و از طرف دیگر با آنچه به آن مهر می ورزیم پیوند دارد روشن درک کنیم و تکلیف خود را در آن مسائل بدانیم. عمدۀ این مسائل در سه پرسش ذیل خلاصه می شود:

۱- ما هم احساسات مذهبی اسلامی داریم و هم احساسات میهندی ایرانی، آیا دارای دو نوع احساس متضاد می باشیم، یا هیچگونه تضاد و تناقضی میان احساسات مذهبی ما و احساسات ملی ما وجود ندارد؟

۲- دین ما اسلام آنگاه که در چهارده قرن پیش به میهن ما ایران وارد شد چه تحولات و دگرگونیها در میهن ما به وجود آورد؟ آن دگرگونیها در چه جهتی بود؟ از ایران چه گرفت و به ایران چه داد؟ آیا ورود اسلام به ایران برای ایران موهبت بود یا

فاجعه؟

۳- ملل بسیاری به اسلام گرویدند و در خدمت این دین درآمدند و در راه نشر و بسط تعالیم آن کوشیدند و با تشریک مساعی با یکدیگر تمدنی عظیم و باشکوه به نام تمدن اسلامی به وجود آورده‌اند. سهم ما ایرانیان در این خدمات چه بوده است؟ ایران چه مقامی از این

جهت دارد؟ آیا مقام اول را حیات کرده است یا خیر؟ بعلاوه انگیزه ایرانی در این خدمات بالا چه بوده است؟

از نظر ما سه پرسش بالا عمدۀ ترین پرسشها در باب مسائل مشترک اسلام و ایران است.

نظر به اینکه غالباً کسانی که در مسائل مشترک اسلام و ایران قلمفرسایی کرده اند یا اطلاع کافی نداشته اند یا انگیزه ای غیر از تحقیق محرك آنها بوده است، این مسائل با همه ی زمینه‌ی روشنی که دارد درست طرح نشده است. ما هرچه بیشتر در این زمینه مطالعه کردیم بیشتر به این نکته برخوردیم که مسائل مشترک اسلام و ایران هم برای اسلام افتخارآمیز است، هم برای ایران. برای اسلام به عنوان یک دین که به حکم محتوای غنی خود ملتی با هوش و متمن و صاحب فرهنگ را شیفته ی خویش ساخته است و برای ایران به عنوان یک ملت که به حکم روح حقیقت خواه و بی تعصب فرهنگ دوست خود بیش از هر ملت دیگر در برابر حقیقت خضوع کرده و در راهش فدایکاری نموده است.

ما و اسلام

به طوری که تاریخ شهادت می دهد، ما ایرانیان در طول زندگانی چندین هزار ساله ی خود با اقوام و ملل گوناگون عالم، به اقتضای عوامل تاریخی، گاهی روابط دوستانه و گاهی روابط خصمانه داشته ایم. یک

سلسله افکار و عقاید در اثر این روابط از دیگران به ما رسیده است، همچنانکه ما نیز به نوبه ی خود در افکار و عقاید دیگران تأثیر کرده ایم. هرجا که پای قومیت و ملیت دیگران به میان آمده مقاومت کرده و در ملیت دیگران هضم نشده ایم، و در عین اینکه به ملیت خود علاقه مند بوده ایم این علاقه مندی زیاد تعصب آمیز و کورکورانه نبوده و سبب کورباتنی ما نگشته است تا ما را از حقیقت دور نگاه دارد و قوه ی تمیز را از ما بگیرد و در ما عناد و دشمنی نسبت به حقایق به وجود آورد.

از ابتدای دوره ی هخامنشی که تمام ایران کنونی به اضافه ی قسمتهایی از کشورهای همسایه، تحت یک فرمان درآمد تقریباً دو هزار و پانصد سال می گذرد. از این بیست و پنج قرن، نزدیک چهارده قرن آن را، ما با اسلام به سر برده ایم و این دین در متن زندگی ما وارد و جزء زندگی ما بوده است، با آداب این دین کام اطفال خود را برداشته ایم، با آداب این دین زندگی کرده ایم، با آداب این دین خدای یگانه را پرستیده ایم، با آداب این دین مردمه های خود را به خاک سپرده ایم. تاریخ ما، ادبیات ما، سیاست ما، قضاؤت و دادگستری ما، فرهنگ و تمدن ما، شؤون اجتماعی ما، و بالآخره همه چیز ما با این دین توأم بوده است نیز به اعتراف همه ی مطلعین، ما در این مدت، خدمات ارزنده و فوق العاده و غیرقابل

توصیفی به تمدن اسلامی نموده ایم و در ترقی و تعالی این دین و نشر آن در میان سایر مردم جهان از سایر ملل مسلمان -حتی خود اعراب- بیشتر کوشیده ایم. هیچ ملتی به اندازه ما در نشر و اشاعه و ترویج و تبلیغ این دین فعالیت نداشته است.

آغاز اسلام ایرانیان

طبق گواهی تاریخ، پیغمبر اکرم در زمان حیات خودشان پس از چند سالی که از هجرت گذشت نامه هایی به سران کشورهای جهان نوشتند و پیامبری خود را اعلام و آنها را بدین اسلام دعوت کردند. یکی از آن نامه ها نامه ای بود که به خسرو پرویز پادشاه ایران نوشتند و او را به اسلام دعوت کردند، ولی چنانکه همه شنیده ایم خسرو پرویز تنها کسی بود که نسبت به نامه ی آن حضرت اهانت کرد و آنرا درید.

این خود نشانه ی فسادی بود که در اخلاق دستگاه حکومتی ایران راه یافته بود، هیچ شخصیت دیگر از پادشاهان و حکام و امپراتوران چنین کاری نکرد، بعضی از آنان جواب نامه را با احترام و توأم با هدایایی فرستادند.

خسرو به پادشاه یمن که دست نشانده ی حکومت ایران بود دستور داد که درباره ی این مرد مدعی پیغمبری که به خود جرئت داده که به او نامه بنگارد و نام خود را قبل از نام او بنویسد تحقیق کند و عنداللزوم او را نزد خسرو بفرستد.

ولي از آنجا که «یریدون لیطفووا نورالله بافو اهم والله متم نوره»، هنوز فرستادگان پادشاه یمن در مدینه بودند که خسرو سقوط کرد و شکمش به دست پسرش دریده شد. رسول اکرم قضیه را به فرستادگان پادشاه یمن اطلاع داد، آنها با حیرت تمام خبر را برای پادشاه یمن برداشتند و پس از چندی معلوم شد که قضیه همچنان بوده که رسول اکرم خبر داده است. خود پادشاه یمن و عده‌ی زیادی از یمنی‌ها بعد از این جریان مسلمان شدند و همراه آنان گروه زیادی از ایرانیان مقیم یمن نیز اسلام اختیار کردند. در آن زمان به واسطه‌ی یک جریان تاریخی که در کتب تاریخی مسطور است عده‌ی زیادی از ایرانیان در یمن زندگی می‌کردند و حکومت یمن یک حکومت صدرصد، دست نشانده‌ی ایرانی بود.

نیز در زمان حیات پیغمبر اکرم، در اثر تبلیغات اسلامی عده‌ی زیادی از مردم بحرین که در آن روز محل سکونت ایرانیان مجوس و غیرمجوس بود به آئین مسلمانی درآمدند و حتی حاکم آنجا که از طرف پادشاه ایران تعیین شده بود مسلمان شد. علیهذا اولین اسلام گروهی ایرانیان در یمن و بحرین بوده است.

البته اگر از نظر فردی در نظر بگیریم شاید اولین فرد مسلمان ایرانی سلمان فارسی است و چنانکه می‌دانیم اسلام این ایرانی جلیل آنقدر بالا گرفت که به

شرف «سلمان منا اهل الْبَيْت» نایل شد. سلمان نه تنها در میان شیعیان احترام زیاد دارد بلکه در میان اهل تسنن نیز در ردیف صحابه ی درجه اول به شمار می رود. کسانی که به مدینه مشرف شده اند می دانند که دور تا دور مسجد النبی اسماء صحابه ی بزرگ و ائمه‌ی مذاهب اسلامی نوشته شده است. یکی از کبار صحابه که نامش در آنجا به عنوان یک صحابه ی کبیر نقش شده سلمان فارسی است.

همین مقدار سابقه ی ایرانیان با اسلام در زمان پیغمبر اکرم (ص) کافی بود که بسیاری از آنان با حقایق اسلامی آشنا شوند، طبعاً این خود وسیله ای بود برای اینکه خبر اسلام به ایران برسد و کم و بیش مردم ایران با اسلام آشنا شوند، خصوصاً با توجه به اینکه وضع دینی و حکومتی آنروز ایران طوری بود که مردم تشنگی ی یک سخن تازه بودند، در حقیقت در انتظار فرج به سر می بردنند. هرگونه خبری از این نوع، به سرعت برق در میان مردم می پیچید. مردم طبعاً می پرسیدند این دین جدید اصولش چیست؟ فروعش چیست؟

تا آنکه زمان خلافت ابی بکر و عمر فرا رسید. در اواخر دوره ی خلافت ابی بکر و تمام دوران خلافت عمر در اثر جنگهایی که میان دولت ایران و مسلمانان پدید آمد تقریباً تمام مملکت ایران به دست مسلمانان افتاد و میلیونها نفر ایرانی که در این

سرزمین به سر می برند از تردیک با مسلمانان تماس گرفتند و گروه گروه دین اسلام را پذیرفتند.

خدمات ایرانیان به اسلام از کی شروع شد؟

علاقة ی ایرانیان به دین مقدس اسلام از همان آغاز ظهور این دین مقدس شروع شد. قبل از اینکه شریعت مقدس اسلام توسط مجاہدین مسلمان به این سرزمین بیاید، ایرانیان مقیم یمن به آئین اسلام گرویدند و با میل و رغبت به احکام قرآن تسليم شدند و از جان و دل در ترویج شریعت اسلام کوشش نمودند و حتی در راه اسلام و مبارزه با معاندین نبی اکرم جان سپردند.

خدمات ایرانیان در انتشار و ترویج دین اسلام نیازمند به تحقیق بسیار دامنه داری است و باید گروهی از محققین و کارشناسان معارف اسلامی هر کدام در موضوعی که تخصص دارند در این مورد بررسی کنند. تاریخ فتوحات اسلامی در شرق و غرب جهان حاکی از جانفشنایی و مجاہدت گروهی از مردمان ایرانی است که با خلوص عقیده در راه اسلام از خودگذشتگی نشان دادند، و دشمنان داخلی و خارجی اسلام را سرکوب کردند.

مسلمانان کشورهایی شرقی و جنوب شرقی مانند شبے قاره ی هند و پاکستان، ترکستان شرقی، چین، مالزیا، اندونزی و جزایر اقیانوس هند مرهون فعالیتهای بی نظیر ایرانیان مسلمان هستند که با

کوشش پیگیری از طریق دریانوردی و بازرگانی اسلام را به دورترین نقاط آسیا رسانیدند و از طریق تبلیغ و ارشاد، مردم را با دین مقدس اسلام آشنا ساختند.

ایرانیان در کشورهای غربی و شمال آفریقا و قاره‌ی اروپا و آسیای صغیر نیز در ترویج دین اسلام سهم بسزایی دارند، پس از اینکه اهالی خراسان و نواحی شرقی ایران بر ضد خلافت ضد اسلامی امویان قیام کردند و بساط حکومت آنان را که به نام اسلام بر مردم مسلمان حکومت می‌کردند برآورد اختنند و عباسیان بر اریکه خلافت مستقر شدند، تمام امور کشوری و لشکری ممالک اسلام به دست ایرانیان مخصوصاً خراسانیان افتاد و اینان تمام مناصب سیاسی دولت اسلامی را در شرق و غرب به دست گرفتند.

در عصر مأمون هنگام مراجعت وی به عراق، گروهی از اعیان و اشراف و رجال خراسان با وی همراهی کردند و در عراق، ساکن شدند. مأمون چون از کارشکنی بعضی از افراد خاندان خود ناراحت بود تصمیم گرفت مناصب دولتی را به ایرانیان بدهد، از این رو گروهی از بزرگان ایران را به نواحی مصر و شمال آفریقا فرستاد تا در آن جا مستقر شده راه نفوذ مخالفین را در آن مناطق بگیرند، مخصوصاً که هنوز دولت امویان در اندلس وجود داشت و عباسیان از این جهت

همواره در ناراحتی به سر می بردن و از نفوذ آنان جلوگیری می کردند.

تحقیق و بررسی درباره ی این خاندان های مهاجر که اکثر از اهل نیشابور، هرات، بلخ، بخارا، و فرغانه بودند نیاز به نوشتن چند جلد کتاب دارد و تشریح خدمات ایرانیان شمال افریقا در کتب تاریخ و تراجم رجال علم و ادب به تفضیل ذکر شده است.

نفوذ آرام و تدریجی

هرچه روزگار می گذشت بر علاقه و ارادت ایرانیان نسبت به اسلام و بر هجوم روزافزون آنان به اسلام و ترک کشیها و آیین های قبلی و آداب و رسوم پیشین افزوده می شد.

بهترین مثال، ادبیات فارسی است. هرچه زمان گذشته است تأثیر اسلام و قرآن و حدیث در ادبیات فارسی بیشتر شده است نفوذ اسلام در آثار ادب و شعر و حتی حکمای قرون ششم و هفتم به بعد بیشتر و مشهودتر است تا شعر و ادب و حکمای قرون سوم و چهارم. این حقیقت از مقایسه آثار رودکی و فردوسی با آثار مولوی و سعدی و نظامی و حافظ و جامی کاملاً هویدا است.

در مقدمه کتاب «احادیث مثنوی» تألیف مرحوم بدیع الزمان فروزانفر، پس از آنکه می گوید: «از قدیمی ترین عهد، تأثیر مضامین احادیث در شعر پارسی

محسوس است»، و به اشعاری از رودکی استشهاد می کند، می گوید:

از اواخر قرن چهارم که فرهنگ اسلامی انتشار و تمام یافت و مدارس در نقاط مختلف تأسیس شد و دیانت اسلام بر سایر ادیان غالب آمد و مقاومت زرتشیان در همه بلاد ایران با شکست قطعی و نهایی مواجه گردید و فرهنگ ایران به صبغه اسلامی جلوه گری آغاز نهاد و پایه تعلیمات بر اساس ادبیات غربی و مبانی دین اسلام قرار گرفت، بالطبع توجه شуرا و نویسنده‌گان به نقل الفاظ و مضامین عربی فزونی گرفت و کلمات و امثال و حکم پیشینیان (قبل از اسلام) در نظم و نثر کمتر می آمد. چنانکه به حسب مقایسه در سخن دقیقی و فردوسی و دیگر شعرای عهد سامانی و اوائل عهد غزنوی نام زرتشت و اوستا و بوذرجمهر و حکم وی بیشتر دیده می شود تا در اشعار عنصیری و فرخی و منوچهري که در اواخر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم می زیسته اند.

نیز تاریخ نشان می دهد که هرچه استقلال سیاسی ایرانیان بیشتر شده اقبال آنها به معنویات و واقعیات اسلام فزونی یافته است.

طاهریان و آن بویه و دیگران که نسبتاً استقلال سیاسی کاملی داشتند، هرگز به فکر این نیفتادند که اوستا را دوباره زنده کنند و دستورات آن را سرمشق

زندگی خود قرار دهنده، بلکه بر عکس با تلاشهاي پيگير برای نشر حقايق اسلامي کوشش می کردند. ايرانيان پس از صد سال که از فتح ايران به دست مسلمانان گذشت، نيريوي نظامي عظيمي به وجود آوردند دستگاه خلافت اموي در اثر اجحافات و انحرافات از تعليمات اسلامي مورد بي علاقگي عموم مسلمانان -به جز اعرابي که روی تعصب عربي گام برمي داشتند- واقع شد ايرانيان با قدرت و نيريوي خود توانستند خلافت را از خاندان اموي به خاندان عباسی منتقل کنند. قطعاً در آن زمان اگر می خواستند حکومت مستقل سياسي تشکيل دهنده و يا آيین کهن خویش را تجدید کنند، برای آنان کاملاً مقدور بود. ولی در آن وقت نه به فکر تأسیس حکومت مستقل در برابر دستگاه خلافت افتادند و نه به فکر تجدید آيین کهن و دور افکنند آيین جديد. تا آن وقت تصور می کردند با تغيير خلافت از دودمانی به دودمان ديگر می توانند به آرزوی خود که زندگی در ظل يك حکومت ديني اسلامي در پرتو قرآن كريم بود نايل گرددند.

تا آنکه دوره ي بنی العباس پيش آمد و از دودمان عباسی نيز ناراضي شدند در دوره ي بنی عباس جنگ ميان طا هربن الحسين و سپاه ايراني به طرفداري از «مامون» از يکطرف، و علي بن عيسى و سپاهيان عرب به طرفداري «امين» از طرف ديگر واقع شد. غلبه طا هربن الحسين بر سپاهيان طرفدار «امين» بار ديگر

نشان داد که قدرت نظامی در اختیار ایرانیان است. در عین حال در این موقع نیز ایرانیان نه به فکر استقلال سیاسی افتادند و نه به فکر اینکه دین اسلام را کنار بگذارند. ایرانیان هنگامی به فکر استقلال سیاسی افتادند که از حکومتهاي عربی و اینکه آنها یک حکومت واقعی اسلامی باشند صدد رصد مایوس شدند. اما در عین حال تنها به استقلال سیاسی قناعت کردند و نسبت به آیین مقدس اسلام سخت وفادار ماندند، اغلب ایرانیان در دوره استقلال سیاسی ایران مسلمان شده اند. استقلال سیاسی ایران از اوائل قرن سوم هجری شوعل و تا آن وقت هنوز بسیاری از مردم ایران به کیشها و آیینهای قدیم از قبیل زرتشتی و مسیحی و صابئی و حتی بودایی باقی بودند سفرنامه هایی که در قرن سوم و چهارم نوشته شده حکایت می کند که تا آن زمانها در ایران آتشکده ها و کلیسا های فراوان وجود داشته است، بعد از کم کم از عدد آنها کاسته شده و جای آنها را مساجد گرفته است.

ایرانیان تدریجاً اسلام را پذیرفته اند و اسلام تدریجاً و مخصوصاً در دورهای استقلال سیاسی ایران بر کیش زرتشتی غلبه کرده است. عجیب این است که زرتشیان در صدر اسلام که دوره سیاست سیاسی عرب است آزادی و احترام بیشتری داشته اند از دوره های متأخرتر که خود ایرانیان حکومت را به دست گرفته

اند هر اندازه که ایرانیان مسلمان می شدند اقلیت زردشتی وضع نامناسبتری پیدا می کرد و ایرانیان مسلمان از اعراب مسلمان تعصب بیشتری علیه زردشتیگری ابراز می داشتند و ظاهراً همین تعصبات ایرانیان تازه مسلمان سبب شد که عده از زرتشیان از ایران یه هند مهاجرت کردند و اقلیت پارسیان هند را تشکیل دادند.

شور و هیجانی که ایرانیان نسبت به اسلام و علوم اسلامی در طول چهارده قرن اسلام حتی در دو قرن اول که سرجان ملکن انگلیسی نام آنها را در «دو قرن سکوت» گذاشته است نشان دادند، هم از نظر اسلام بی سابقه بود و هم از نظر ایران، یعنی نه ملت دیگری غیر از ایرانی، آنقدر شور و هیجان و عشق و خدمت نسبت به اسلام نشان داده است و نه ایرانیان در دوره دیگری برای هدف دیگری، چه ملي و چه مذهبی، این قدر شور و هیجان نشان داده اند.

ایرانیان پس از استقلال بدون هیچ مزاحمتی می توانستند آیین و رسوم کهن خود را احیا کنند ولی نکردند، بلکه بیشتر به آن پشت کردند و به اسلام رو آوردند، چرا؟ چون آن اسلام را با عقل و اندیشه و خواسته های فطری خود سازگار می دیدند. هیچگاه خیال تجدید آیین و رسومی را که سالها موجب عذاب روحی آنان بود در سر نمی پروراندند و این سنتی است که طبق شهادت تاریخ در طول این چهارده قرنی

که اسلام به ایران آمده است همچنان باقی و پابرجاست.

ایرانیان بارها نشان داده اند که از خود اعراب، اسلام را با روحیات خود سازگارتر دانسته اند و دلیل آن، اینهمه خدمات صادقانه ای است که آنان در طول این چهارده قرن به اسلام و قرآن نموده اند خدماتی که با اخلاق و ایمان عجیبی همراه بوده است. ملت ایران با جان و دل آیین مسلمانی را پذیرفته و آنرا موافق را عقل و اندیشه و تنها پاسخگوی خواسته های وجودانی خود دانسته است و همین حقیقت است که ما را به یاد فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می اندازد که فرمودند: «بخدا قسم من روزی را می بینم که همین ایرانیان که شما برای اسلام با آنان می چنگید با شما بجنگند تا شما را مسلمان کنند.

موهبت یا فاجعه؟

خدمتی که یک کیش یا مسلک به یک ملت می تواند بکند چگونه و از چه نوع است؟ بدیهی است که به صورت برآوردن یک نیاز آنی نیست که مثلاً در یک جنگ نیرو به کمک آنها بفرستد، یا در یک خشکسالی آذوقه وارد کند ویا یک کارخانه برای آنها تأسیس نماید، خیلی اساسی تر از اینها است. به اینست که تحولی مفید و ثمربخش در اندیشه و روح آنها به وجود آورد، طرف تفکر آنها را در جهت واقع بینی نو کند، اخلاق و

تربیت آنها را بهبود بخشد، سنین و نظامات کهن و دست و پا گیر آنها را براندازد و به جای آنها سن و نظاماتی زنده را جایگزین سازد، ایمانی و ایده ای عالی به آنها الهام نماید، شور و هیجان کار و کوشش و دانش طلبی و نیکوکاری و از خودگذشتگی در آنها به وجود آورد. وقتی که چنین شد بالطبع زندگی اقتصادی آنها بهبود می باید، نیروهای انسانیشان به کار می افتد، استعدادهای علمی، فلسفی، فنی، هنری، ادبی شان می شکفت و بالآخره در همه شئون آنچیزی که تمدن نامیده می شود تکامل صورت می گیرد.

و اما خدمتی که یک ملت به یک کیش و یا مسلک می کند به این است که در راه تبلیغ و ترویج آن کیش، و تدوین و اشاعه ی فرهنگ آن می کوشد، به توضیح و تفسیر مفاهیم آن همت می گمارد، به زبان آن خدمت می کند، ملل دیگر را با آن آشنا می سازد، با جان و مال خود از آن دفاع می کند و در راهش سربازی و جانفشانی می نماید و در همه زمینه ها خلوص نیت و از خود گذشتگی نشان می دهد.

اکنون می خواهیم ببینیم آیا اسلام به ایران خدمت کرد یا نه؟ آیا اسلام ایرانیان را آزاد کرد و روح تازه ای در پیکر ایرانی دمید و تاریخ ایران را در مسیر بهتری انداخت و سبب شد استعدادهای مردم این سرزمین بشکفت و ثمر بدهد؟ یا بر عکس ایران را در

اختناق فرو برد و استعدادها را راکد کرد و تاریخ ایران را در یک مسیر انحرافی انداحت و تمدن ایرانی را ضایع و تباہ ساخت؟ آیا اسلام موجب شد که ایرانیانی عالیقدر در جهان علم و فلسفه و عرفان و هنر و صنعت و اخلاق ظهور کنند و بلندآوازه شوند و نامشان جهانگیر گردد؟ یا بر عکس مانع ظهور چنین مردانی شد و اگر در جهان اسلام ایرانیانی این چنین ظهورکرده اند نه از آن جهت است که اسلام زمینه ی مساعدی فراهم کرد، اسلام هیچ تأثیری در ظهور چنین مردانی از ایران نداشته است، ظهور مردانی نظیر بوعلی و ابوریحان و خواجه نصیرالدین طوسی تنها و تنها مولود قریحه ی ایرانی و تمرد و عصیان نسبت به اسلام بوده است؟ بالاخره آیا اسلام برای ایران موهبت بود یا فاجعه؟

آنچه قطعی و مسلم است این است که پس از ظهور اسلام و تشکیل حکومت اسلامی و گرد آمدن ملل گوناگون در زیر یک پرچم به نام پرچم اسلام تمدنی عظیم و شکوهمند و بسیار کم نظیر به وجود آمد که جامعه شناسی و تاریخ آن را به نام تمدن اسلامی می شناسد. در این تمدن ملت‌های گوناگون از آسیا و افريقا و حتی اروپا شرکت داشتند و سهیم بودند ایرانیان جزء مللی هستند که در این تمدن شریک و سهیمند و به اتفاق همه صاحب‌نظران سهم عمده از آن ایرانیان است.

خوشبختانه تاریخ اسلام و همچنین تاریخ ایران مقارن ظهور اسلام روشن است، به سهولت می‌توان حقیقت را دریافت و چنانکه می‌دانیم در نیم قرن اخیر درباره این مطلب زیاد بحث می‌شود، نخستین بار اروپاییان این مسأله را طرح کرده‌اند، قبل از مردم ایران مانند همه مردم دیگر جهان عادت نداشتند درباره اینگونه مسائل بیندیشند، ولی امروزه درباره اینگونه مطالب زیاد بحث می‌شود اما متأسفانه عصر ما و لااقل کشور ما هنوز مرحله «تبليغ» را طی می‌کند و کمتر به «تحقيق» می‌پردازد افرادی طوطی وار از نعمت اسلام برای ایران دم می‌زنند و افرادی دیگر نیز به همین منوال نقطه مقابل آنرا طرح می‌کنند و نفوذ اسلام را به ایران یک فاجعه برای ایران تلقی می‌کنند در حال حاضر روزی نیست که روزنامه‌ای یا مجله‌ای یا کتابی در این موضوع قلمفرسایی نکند، یاد در رادیو و تلویزیون سخنی در این باره گفته نشود. بالاتر اینکه کتابهای تاریخی و جغرافیایی دبستانها و دبیرستانها نیز از تلقین یک سلسله مطالب در این زمینه خودداری نمی‌کنند.

ما علاقه مندیم بدون تعصب و جانبداری، و در کمال بیطرفي، این موضوع را رسیدگي کنیم، معتقدیم زمینه تحقیق در این مبحث خیلی آماده است خوشبختانه گروهی از محققان اروپایی و تئوری چند از ایرانیان تا حدودی در این مسئله تحقیق کرده‌اند و ما در

سخنان خود به گفته های آنان بسیار استناد خواهیم کرد.

اظهار نظرها

برای اینکه نمونه ای از عقائد مختلفی که در این زمینه ابراز می شود به دست داده باشیم، چند نمونه را ذکر می کنیم.

آقای تقی زاده در خطابه «تحولات اجتماعی و مدنی ایران در گذشته» به نقل آقای دکتر معین در کتاب

«مزدیسنا و ادب پارسی» چنین می گوید:

اسلام... آیینی نو، دارای محسن و اصول و قوانین منظم آورده، و انتشار اسلام در ایران روح تازه و ایمان قوی تر دمید که دو ماشه مطلوب نیز بر اثر آن به این دیار آمد: یکی زبان بسیار غنی و پرمایه و وسیع یعنی عربی بود... این زبان وقتی که به ایران آمد و به تدریج با زبان لطیف و نغز و دلکش آریایی و تمدن ایرانی ممزوج و ترکیب شد و جوش کامل خورد و وسیله سخنوران بزرگ ایرانی قرون چهارم و پنجم و ششم و چند نفر بعد از آن سکه فصاحت کم نظیر خورد، برای ما زبانی به وجود آورد که لایق بیان همه مطالب گردید و نماینده ی درخشنان آن سعدی و حافظ و ناصرخسرو و امثال آنها هستند... دیگری علوم و معارف و تمدن بسیار عالی و پرمایه ای بود که به وسیله ترجمه های کتب یونانی و سریانی و هندی به زبان عربی در مشرق اسلامی و

قلمر و خلافت شرقیه از اواسط قرن دوم تا اواخر قرن سوم بین مسلمین آشنا به زبان عربی و بالخصوص ایرانیان انتشار یافت... از اقیانوس بیکران علوم و فنون و آداب و حکمت یونانی نسبه کم کتابی -که در قرن دوم موجود بود- ماند که مسلمین ترجمه نکردند... بر اثر آن ترجمه های عربی از یونانی، علم و حکمت و همه فنون چنان در ممالک اسلامی و مخصوصاً در ایران رواج یافت که هزاران عالم نامدار مانند ابن سينا و فارابی و بیرونی و محمد بن زکریای رازی و غیرهم باده هزاران تألیف مهم (البته ۹۹ درصد به عربی) به ظهر آمدند و تمدن بسیار درخشن اسلامی قرون ۲ تا ۷ اسلام که شاید پس از یونان و روم بزرگترین و عالیترین تمدن دنیا باشد به وجود آمد... آقای تقی زاده در این گفتار خود همین قدر می گویند اسلام به ایران روح تازه داد، درباره این مطلب بحثی نمی کنند که اسلام از ایران چه چیز را گرفت و چه چیز به آن داد که در نتیجه ایران روح تازه یافتد.

آقای زین العابدین رهنما در مقدمه ترجمه و تفسیر قرآن چنین می نویسد:

ظهور دین اسلام در عربستان یکی از بزرگترین انقلابهای تاریخ بشری بود... در اول سده هفتم مسیحی شروع شد و به تدریج در مدت کوتاهی تمام شبه

جزیره عربستان را فرا گرفت، پس از آن به کشورهای مجاور هم که دارای برجسته تمدن و فرهنگ آن عصر بودند رو آورد. تغییرات و تحولات شگرف و بسیار ژرفی که در مردم و جامعه آن کشورها به نام اصول منهی به وجود آورد از شگفتیهای پر از رمز حیات بشری است که بسیاری وابستگی های بیهوده ی زندگی را از میان برداشت و بسیاری از بستگیهای جدید را که از هر زنجیر پولادین محکمتر بود در دل و فکر مردم آفرید این انقلاب به نام تمدن جدید نه تنها عربستان مرده و صحرایی بی آب و علف ساکت و بی سر و صدایی را که مردمش بجز انگشت شماری ناشناس بودند به عربستان پرسرو صدایی که هزاران فرد آن به نامها و عناوین و برجستگیهای اخلاقی شناخته شدند تبدیل کرد، بلکه فلسفه ها و اندیشه های نوینی برایشان آورد، اگرچه پاره ای از ریشه های آن از تمدن دو کشور بزرگ مجاور آن (ایران و روم) آبیاری شده بود، معذلک برای آن دو کشور هم بسیار تازگی داشت، به منزله دروس نو آسمانی و فلسفه هایی از عدالت خواهی و پرهیزکاری علیه ستمگری و بیداغد بود که مانند آبهای خنک و گوارائی در دل تشنۀ افراد آن و در مغز متفکر جویندگان آنها جایگزین گردید. این غلبه فکری به نام (کذا) کاری بزرگ اسلام بر اجتماعات و مردم آن دو کشور بزرگ و رسوخ تعلیمات دادخواهی در مردم ستمدیده آنها که راه شان از خلق

بریده شده و فقط به سوی خالق بازمانده بود، تنها به عنوان پیروزی پابرهنه ها بر چکمه پوشها و غلبه سلاح کهنه بر سلاح نو، یا غلبه ی بی سلاحها بر سلاحداران نبود، بلکه چنانکه گفتم غلبه اندیشه نو بر ستمگران بود این فکر و احساس در مردم آن کشورها چنان رسوخی کرد که برای برآنداختن حکومتهای خودشان با پرچمداران آیین اسلامی هم آواز و هم فکر شدند و آثار این غلبه معنوی امروز هم که یکهزار و چند صد سال از آن ظهور و پیداپیش می گذرد در خانه یکایک افراد ملتهای ایمان آورده برقرار است، در صورتی که از پیروزی جنگی و جنگاوران فاتح عرب کوچکترین اثری در این کشورها باقی نمانده است.

به عقیده ی آقای رهنما اسلام و ابستگیهای بیهوده را از بین برد و وابستگیهایی پولادین به وجود آورد، فلسفه ها و اندیشه های نوینی عرضه و ارائه کرد، غلبه اسلام غلبة اندیشه نو بر اندیشه کهنه بود نه غلبة قومی بر قومی دیگر، غلبه اسلام غلبه عدالتخواهی و پرهیزکاری بود بر ستمگری و تبهکاری، عامل اصلی پیروزی اسلام مردم عرب نبودند، بلکه توده های محروم و تشنه حقیقت و عدالت خود آن سرزمینها بودند که در پرتو یک اندیشه آسمانی بر قدرتهای اهیمنی حاکم بر اجتماعات خود شوریدند.

آقای دکتر عبدالحسین زرین کوب، در کتاب کارنامه اسلام در بحث از علل تمدن عظیم و باشکوه اسلامی، می گویند:

... آنچه این مایه ترقیات علمی و پیشرفت‌های مادی را برای مسلمین میسر ساخت در حقیقت همان اسلام بود که با تشویق مسلمین به علم و ترویج نشاط حیاتی، روح معاضدت و تسامح را جانشین تعصبات دنیای باستانی کرد، و در مقابل رهبانیت کلیسا که ترک و انزوا را توصیه می‌کرد، با توصیه مسلمین به «راه وسط» توسعه و تکامل صنعت و علم انسانی را تسهیل کرد. در دنیایی که اسلام به آن وارد شد، این روح تساهل و اعتدال در حال زوال بود. از دو نیروی بزرگ آن روز دنیا (بیزانس و ایران) بیزانس در اثر تعصبات مسیحی که روز بروز در آن بیشتر غرق می‌شد هر روز علاقه خود را بیش از پیش با علم و فلسفه قطع می‌کرد، تعطیل فعالیت فلسفه به وسیله ژوستی نیان اعلام قطع ارتباط قریب الوقوع بود بین دنیای روم با تمدن و علم.

از نظر آقای دکتر زرین کوب، اسلام به دنیایی پا گذاشت که در حال رکود و جمود بود، اسلام با تعلیمات مبني بر جستجوی علم و ترک تعصبات قومی و مذهبی و اعلام امکان همزيستي با اهل کتاب غلها و زنجيرهایی که به تعبیر خود قرآن به دست و پا و

گردن مردم جهان آن روز بسته شده بود پاره کرد و زمینه رشد یک تمدن عظیم و وسیع را فراهم ساخت.

از اینگونه اظهارنظرها فراوان می توان یافت.

نقطه مقابل اینگونه اظهارنظرها، یک سلسله اظهارنظرهای دیگر است که آنها نیز باید مورد توجه واقع شود. طبق آن اظهارنظرها هجوم اعراب مسلمان به ایران و غلبه آنها بر ایرانیان برای ایران فاجعه بوده است نظیر فاجعه حملة اسکندر و حملة مغول. همانطور که حملة اسکندر و حملة مغول - و مخصوصاً حملة مغول- شیرازه یک تمدن بزرگ را از هم پاشید، حملة اعراب مسلمان نیز مدنیتی را مض محل ساخت و اگر مردم ایران بعد از اسلام، خصوصاً در قرنهاي سوم و چهارم و پنجم و ششم هجري در خط علم و فرهنگ افتادند ناشی از خصیصة نژادی و سابقة فرهنگی قبل از اسلام آنها بود و در حقیقت نوعی بازگشت دوره قبل از اسلام بود و اسلام تنها کاری که کرد این بود که در حدود دو قرن وقفه ای در این سیر علمی و فرهنگی ایجاد کرد، پس از دو قرن که ایران استقلال سیاسی یافت و از تحت سلطه و نفوذ عرب خارج شد و شخصیت پیشین خود را بازیافت دو مرتبه راه گذشته خویش را ادامه داد و بدینگونه استمرار فرهنگی ایران ادامه یافت.

البته در میان محققان ایرانی و غیر ایرانی کسی را نمی توان یافت که اینگونه اظهار نظر نماید.

نظام اجتماعی

برای آنکه تأثیر اسلام را در ایران بررسی کنیم لازم است نظام اجتماعی آنروز ایران را که اسلام دگرگون ساخت و نظام دیگری را حاکم کرد نیز، بررسی نماییم.

جامعة اجتماعی ایران ساسانی جامعه طبقاتی و صنفی بوده و اصول و نظمات طبقاتی به شدیدترین وجهی در آن اجرا می شده است.

البته نظام طبقاتی را ساسانیان اختراع نکردند. بلکه از دوره هخامنشان و اشکانیان معمول و مجری بوده است. ساسانیان این نظام را تجدید و تأیید و تقویت کردند.

مسعودی در مروج الذهب می نویسد: اردشیر بن بابک سرسلسلة ساسانیان مردم را هفت طبقه قرار دارد.

هم او در التنبيه و الاشراف می نویسد: چون در جریان کار ضحاک، کاوه که آهنگری پیش نبود توانست ملک ضحاک را واژگون سازد، اردشیر در فرمان معروف خود، پادشاهان پس از خویش را از خطري که از ناحیة طبقه عوام پیش می آید برحذر داشت.

كتابسوزي ايران و مصر

از جمله مسائلی که لازم است در روابط اسلام و ایران مطرح شود مسئله كتابسوزي در ایران به وسیله مسلمین فاتح ایران است. در حدود نیم قرن است که

بطور جدی روی این مسئله تبلیغ می شود تا آنجا که آنچنان مسلم فرض میشود که در کتب دبستانی و دبیرستانی و دانشگاهی و بالاخره در کتب درسی که جز مسائل قطعی در آنها نباید مطرح گردد و از وارد کردن مسائل مشکوک در اذهان ساده دانش آموزان و دانشجویان باید خودداری شود، نیز مرتب از آن یاد می شود. اگر این حادثه، واقعیت تاریخی داشته باشد و مسلمین کتابخانه یا کتابخانه های ایران یا مصر را به آتش کشیده باشند جای این هست که گفته شود اسلام ماهیتی ویرانگر داشته نه سازنده، حداقل باید گفته شود که اسلام هرچند سازنده تمدن و فرهنگی بوده است اما ویرانگر تمدنها و فرهنگهایی هم بوده است. پس در برابر خدماتی که به ایران کرده زیانهایی هم وارد کرده است و اگر از نظری «موهبت» بوده از نظر دیگر «فاجعه» بوده است.

در اطراف این مسئله که واقعاً در ایران کتابخانه ها بوده و تأسیسات علمی از قبیل دبستان و دبیرستان و دانشگاه وجود داشته و همه بدست مسلمانان فاتح به باد رفته است، آن اندازه گفته و نوشته اند که برای برخی از افراد ایرانی که خود اجتهادی در این باب ندارند کم کم به صورت یک اصل مسلم درآمده است.

کارنامه اسلام در ایران

اولین چیزی که اسلام از ایران گرفت، تشتت افکار و عقائد مذهبی بود و به جای آن وحدت عقیده برقرار کرد. این کار برای اولین بار بوسیله اسلام در این مرزبوم صورت گرفت. مردم شرق و غرب و شمال و جنوب این کشور که برخی سامی و برخی آریایی بودند و زبانها و عقاید گوناگون داشتند و تا آن وقت رابط میان آنها فقط زور و حکومت بود، برای اولین بار به یک فلسفه گرویدند. فکر واحد، آرمان واحد، ایده آل واحد پیدا کردند. احساسات برادری میان آنها پیدا شد، هرچند این کار به تدریج در طول چهار قرن انجام گرفت، ولی سرانجام صورت گرفت و از آنوقت تاکنون در حدود ۹۸ درصد این مردم چنیند. رژیم موبدي با اینکه تقریباً مساوی همین مدت بر ایران حکومت کرد و همواره می کوشید وحدت عقیده بر اساس زردشتی گری ایجاد کند، موفق نشد. ولی اسلام با آنکه حکومت و سیطرة سیاسی عرب پس از دو قرن از این کشور رخت بربست، به حکم جاذبه معنوی و نیروی اقناعی که در محتوای خود این دین است در ایران و چندین کشور دیگر این توفیق را حاصل کرد.

اسلام جلو نفوذ و توسعه ی مسیحیت را در ایران و در مشرق زمین به طور عموم گرفت. ما نمی توانیم به طور قطع بگوییم اگر ایران و مشرق زمین مسیحی شده بود چه می شد، ولی می توانیم حدس نزدیک به یقین بزنیم که بر سر این کشور همان می آمد که بر سر

سایر کشورهایی که به مسیحیت گرویدند امده، یعنی تاریکی قرون وسطی. ایران در پرتو گرایش به اسلام در همان وقت که کشورهای گروندۀ به مسیحیت در تاریکی قرون وسطی فرو رفته بودند همدوش با سایر ملل اسلامی و پیشاپیش همه‌ی آنها مشعلدار یک تمدن عظیم و شکوهمند به نام تمدن اسلامی شد.

اینجا این پرسش به ذهن می‌آید که اگر خاصیت مسیحیت آن است و خاصیت اسلام این، پس چرا امروز کار بر عکس است؟ جوابش روشن است: آنها از هفت هشت قرن پیش، مسیحیت را رها کردند و ما از همان وقت اسلام را.

اسلام حصار مذهبی و حصار سیاسی که گرد اگرد ایران کشیده شده بود و نمی‌گذاشت ایرانی استعداد خویش را در میان ملت‌های دیگر بروز دهد و هم نمی‌گذاشت این ملت از محصول اندیشه سایر ملل مجاور یا دوردست استفاده کند، در هم شکست. دروازه‌های سرزمینهای دیگر را بروی ایرانی و دروازه ایران را بروی فرهنگها و تمدنها دیگر باز کرد. از این دروازه‌های باز دو نتیجه برای ایرانیان حاصل شد: یکی اینکه توanstند هوش و لیاقت و استعداد خویش را به دیگران عملأ ثابت کنند به طوری که دیگران آنها را به پیشوایی و مقتدایی بپذیرند. دیگر اینکه با آشنا شدن به فرهنگها و تمدنها دیگر

توانستند سهم عظیمی در تکمیل و توسعه یک تمدن عظیم جهانی به خود اختصاص دهند.

لهذا از یک طرف می بینیم برای اولین بار در تاریخ این ملت، ایرانی پیشوای مقتدا و مرجع دینی غیر ایرانی می شود، فی المثل لیث بن سعد ایرانی، پیشوایی فقهی مردم مصر می شود و ابوحنیفه ایرانی - با اینکه در خود ایران به واسطه آشنایی این مردم با مكتب اهل بیت پیروان زیادی پیدا نمی کند- در میان مردمی دیگر که با آن مكتب مقدس آشنا نیستند به صورت یک پیشوای بی رقیب در می آید. ابو عبیده معمر بن المثنی و واصل بن عطا و امثال آنها پیشوای کلامی می شوند. سیبویه و کسائی، امام صرف و نحو می گردند و دیگری مرجع لغت و غیره.

در اینجا بی مناسبت نیست داستان ذیل را نقل کنیم:
هشام بن عبدالمملک روزی از یکی از علماء که به ملاقات وی در رصافة کوفه رفته بود پرسید آیا علما و دانشمندانی را که اکنون در شهرهای اسلامی مرجعیت علمی و فتوایی دارند می شناسی؟ گفت آری.

هشام گفت اکنون فقیه مدینه کیست؟
جواب داد: نافع.

- نافع مولی است یا عربی؟

- مولی است.^۱

- فقیه مکه کیست؟

- عطاء بن ابی رباح

- مولی است یا عربی؟

- مولی است.

- فقیه اهل یمن کیست؟

- طاووس بن کیسان.

- مولی است یا عربی؟

- مولی است.

- فقیه یمامه کیست؟

- یحیی بن کثیر.

- مولی است یا عربی؟

- مولی است.

- فقیه شام کیست؟

- مکحول.

- مولی است یا عربی؟

- مولی است.

- فقیه جزیره کیست؟

- میمون بن مهان.

- مولی است یا عربی؟

- مولی است.

^۱ - به ایرانیان از آن جهت موالی می گفتند که یا اجدادشان برده و سپس آزاد شده بودند که البته عده ی اینها زیاد نبود- و یا با برخی قبائل عرب پیمان حمایت بسته بودند. تدریجاً به همه ی مردم ایران موالی می گفتند.

- فقیه خراسان کیست؟
- ضحاک بن مزاحم.
- مولی است یا عربی؟
- مولی است.
- فقیه بصره کیست؟
- حسن و ابن سیرین.
- مولی هستند یا عربی؟
- مولی هستند.
- فقیه کوفه کیست؟
- ابراهیم نخعی.

- مولی است یا عربی؟
- عرب است.

هشام گفت: نزدیک بود قالب تھی کنم، هر که را پرسیدم تو گفتی مولی است. خوب شد لااقل این یکی عربی است.

در چه عصر و چه زمانی این چنین فرصت برای ایرانی پیدا شده است که افتخار پیشوایی دینی مردم نقاط مختلف و کشورهای مختلف از حجاز و عراق و یمن و شام و جزیره و مصر و غیره را پیدا کند. در زمانهای بعد این پیشوایی توسعه بیشتری پیدا کرد عجیب این است که سرجان ملکن انگلیسی، قرن اول و دوم اسلامی را که دوره رنسانس و شکفتן استعدادهای

علمی و معنوی ایرانیان پس از یک رکود طولانی است، قرنهای سکوت و خمود ایرانی می نامد.

مطالعه تاریخ ایران بعد از اسلام، از نظر شور و هیجانی که در ایرانیان از لحاظ علمی و فرهنگی پدید آمده بود که مانند تشنۀ محرومی فرصت را غنیمت می شمردند و در نتیجه توانستند استعدادهای خود را بروز دهند و برای اولین بار ملل دیگر آنها را به پیشوایی و مقتدایی پذیرفتند و این پذیرش هنوز هم نسبت به ایرانیان قرون اول تا ششم و هفتم اسلامی ادامه دارد، فوق العاده عجیب است.

این از یک طرف و از طرف دیگر این دروازه های باز سبب شد که علاوه بر فرهنگ و علوم اسلامی، راه برای ورود فرهنگهای یونانی، هندی، مصری و غیره باز شود و ماده ساختن یک بنای عظیم فرهنگی اسلامی فراهم گردد، زمینه شکften استعدادهایی نظیر بوعلی و فارابی و ابوالريحان و خیام ریاضی و خواجه نصیرالدین طوسی و صدرالمتألهین و صدھا عالم طبیعی و ریاضی و مورخ و جغرافی دان و پزشك و ادیب و فیلسوف و عارف فراهم گردد.

مضحك این است که پوردادود می گوید:

اگر حمله تازیان و فرهنگ سامي نبود و دانشمندان ما چون بوعلی و خیام به شیوه نوروزنامه و یا دانشنامه علائی کتابهای دیگرشان را می نوشتند امروز زبان پارسی غنی تر و بازتر بود.

آیا اگر حمله تازیان نبود و حصاری که موبدها کشیده بودند و استعدادهای ایرانی را در آنجا محبوب کرده بودند همچنان باقی بود، بوعلی و خیامی بود تا دانشنامه و نوروزنامه و هزاران کتاب دیگر را به زبان پارسی بنویسند؟ این همه آثار به زبان عربی یا فارسی که ایرانیان هوشمند به جهان عرضه کردند، مولود همان حمله تازیان و حصار شکنی انها و آشناشدن ایرانیان با یک فرهنگ مذهبی غنی بود که علم را بر هر مسلمانی فریضه می شمارد. درست مثل این است که بگوییم اگر در روز خورشید نمی بود و حرارتش بر سر ما نمی تافت ما راحت تر کار می کردیم! در صورتی که اگر خورشید نبود روز هم نبود.

این دو جریان تنها محصلو شکستن حصارهای خارجی و به وجود آوردن دروازه های باز نبود، عامل دیگر، برداشت مانع تحصیلی از سر راه توده مردم ایران بود که قبلًا اجتماع طبقاتی و رژیم موبدي به وجود آورده بود. اسلام اعیان و اشراف نمی شناخت و علم را به طبقه روحانی و یا طبقات دیگر اختصاص نمی داده از نظر اسلام موزه گر و کوزه گر همان اندازه حق تحصیل و آموزش دارد که فلان شاهزاده. از قضا نوابغ از میان همین بچه موزه گرها و بچه کوزه گرها ظهور می کنند. برداشت مانع داخلی و آن مانع خارجی سبب شد که ایرانیان مقام شایسته خویش

را چه از نظر پیشوایی سایر ملل و چه از نظر شرکت در بنای عظیم تمدن جهانی اسلامی احراز کنند. اسلام، ایرانی را هم به خودش شناساند و هم به جهان، معلوم شد که آنچه درباره ایرانی گفته شده که نیوگ و استعدادش فقط در جنبه های نظامی است و دماغ علمی ندارد غلط است، عقب افتادن ایرانی در برخی دوره ها از نقص استعدادش نبوده بلکه بواسطه گرفتاری در زنجیر رژیم موبدی بوده است و لهذا همین ایرانی در دوره اسلامی نبوغ علمی خویش را در اعلی درجه نشان داد.

اسلام از ایران ثنویت و آتش پرستی و هوم پرستی و آفتاب پرستی را گرفت و به جای آن توحید و خداپرستی دارد. خدمت اسلام به ایران از این لحاظ بیش از خدمت این دین به عربستان است. زیرا جاهلیت عرب تنها دچار شرک در عبادت بود. اما جاهلیت ایران علاوه بر این، گرفتار شرک در خالقیت بود.

اسلام، اندیشه خدای شاخدار و بالدار، ریش و سبیلدار، عصا به دست، ردا بر دوش، مجدد موي و دارای تاج کنگره دار را تبدیل کرد به اندیشه خدای قیوم برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم، متعالی از توصیف که همه جا و با همه چیز هست و هیچ چیز با او نیست هم اول است و هم آخر، هم ظاهر است و هم باطن او چشمها را می بینند اما چشم ها او را نمی بینند.

اسالم توحید را چه ذاتی و چه صفاتی و چه افعالی در پراوج ترین شکلش به ایرانی و غیر ایرانی آموخت. اسلام اصل توحید را پایه اصلی قرار داد که علاوه بر اینکه مبنای فلسفی دارد، خود محرک فکر و اندیشه است.

اسلام خرافاتی از قبیل مصاف نه هزارساله اهورامزدا و اهریمن، قربانی هزارساله زروان برای فرزنددارشدن، و زاییده شدن اهریمن به واسطه شک در قبولی قربانی و بجا افتادن نذر، همچنین دعا های دیوبند، تشریفات عجیب آتش پرستی، غذا و مشروب برای مردگان بر بامها، راندن حیوانات وحشی و مرغان در میان آتش، ستایش آفتاب و ماه در چهار نوبت، جلوگیری از تابش نور بر آتش، منع دفن مردگان، تشریفات کمرشکن دست زدن به جسد میت یا بدن زن حائض، منع استحمام در آب گرم، تقدس شستشو با ادرار گاو و صدها امثال اینها را از زندگی فکری و عملی ایرانی خارج ساخت.

اسلام در عبادت به جای مقابل آفتاب یا آتش ایستادن و بیهوده زمزمه کردن و به جای آتش را بر هم زدن و پنام به دهان بستن، و به جای زانو زدن در مقابل آتش و مقدس شمردن طشت نه سوراخه، عباداتی در نهایت معقولیت و در اوج معنویت و در کمال لطافت اندیشه برقرار کرد. اذان اسلام، نماز اسلام، روزه اسلام، حج اسلام، جماعت و جمعه اسلام، مسجد و معبد

اسلام، اذکار و اوراد مترقی و مملو از معارف اسلام، ادعیه پر از حکمت و معرفت اسلام شاهد گویایی است بر این مدعا.

اسلام اجتماع طبقاتی آنروز را که ریشه بسیار کهن داشت و بر دو رکن خون و مالکیت قائم بود و همه قوانین و رسوم و آداب و سنت بر محور این دو رکن می گشت در هم ریخت و اجتماعی ساخت منهای این دو رکن، بر محور فضیلت، علم، سعی و عمل، تقوا.

اسلام روحانیت موروثی و طبقاتی و حرفه ای را منسخ ساخت، آنرا از حالت اختصاصی بیرون آورد، بر اصل و مبنای دانش و پاکی قرار داد، از هر صنف و طبقه ای گو باش.

اسلام این فکر را که پادشاهان آسمانی نژادند، برای همیشه ریشه کن ساخت.

اسلام همانطور که فکر اینکه روحانیت از مختصات یک طبقه خاص است از دماغ ایرانی خارج کرد، این فکر را نیز از دماغ آنها بیرون نمود، اسلام فکر حکومت اشراف و به اصطلاح اریستوکراسی را از میان برد و فکر دیگری که از لحاظ ریشه، دموکراسی و حکومت عامه است به وجود آورد.

اسلام به زن شخصیت حقوقی داد، تعدد زوجات به شکل حرم‌سرداری و بدون قید و شرط و حد را منسخ ساخت، آن را تحت شرایطی بر اساس تساوی حقوق زنان و

امکانات مرد و در حدود معینی که ناشی از یک ضرورت اجتماعی است مجاز دانست.

عاریه دادن زن، فرزند استلحاقی، ازدواج نیابی، ازدواج با محارم، ولایت شوهر بر زن را منسخ ساخت. اسلام نه تنها برای ایرانیانی که مسلمان شدند خیر و برکت بود، در آیین زرتشتی نیز اثر گذاشت و به طور غیرمستقیم موجب اصلاحات عمیقی در آن گشت.

خدمات اسلام به ایران و ایرانی منحصر به قرون اول اسلامی نیست، از زمانی که سایه اسلام بر این مملکت گسترده شده است، هر خطری که برای این مملکت پیش آمده به وسیله اسلام دفع شده است. اسلام بود که مغول را در خود هضم ساخت و از آدمکشانی آدمخوار انسانهایی دانش دوست و دانش پرور ساخت از دوده چنگیزی، محمد خدابنده تحویل داد و از نسل تیمور، بایسنقر و امیرحسین بایقرابه وجود آورد.

امروز نیز اسلام است که در مقابل فلسفه های مخرب بیگانه ایستادگی کرده و مایه احساس شرف و عزت و استقلال این مردم است. آنچه امروز ملت ایران می تواند به آن افتخار کند و به رخ دیگران بکشد قرآن و نهج البلاغه است نه اوستا وزند.

خدمات ایران به اسلام

ایرانیان بیش از هر ملت دیگر نیروهای خود را در اختیار اسلام قرار دادند و بیش از هر ملت دیگر در این راه صمیمیت و اخلاص نشان دادند. در این دو جهت

هیچ ملتی به پای ایرانیان نمی رسد، حتی خود ملت عرب که دین اسلام در میان آنها ظهور کرد. راجع به خدمات فراوان ایرانیان به اسلام زیاد سخن گفته می شود. ولی کمتر به این نکته توجه می شود که ایرانیان شاهکارهای خود را در راه خدمت به اسلام به وجود آورده‌اند، و جز نیروی عشق و ایمان نیروی دیگری قادر نیست شاهکار خلق کند. و در حقیقت این اسلام بود که استعداد ایرانی را تحریک کرد و در او روح تازه ای دمید و او را به هیجان آورد، اگر نه چرا ایرانیان صد یک این همت را در راه کیش پیشین خویش بروز ندادند.

به همان نسبت که اسلام یک دین همه جانبه است و بر جنبه های مختلف حیات بشری سیطره دارد، خدمات ایرانیان به اسلام نیز وسیع و گسترده و همه جانبه است و در صحنه ها و جبهه های گوناگون صورت گرفته است.

اولین خدمتی که باید از آن نام برده، خدمت تمدن کهن ایرانی به تمدن جوان اسلامی است. این تمدن کهن به تمدن جوان و باعظمت اسلامی کمک و خدمت فراوان نمود، زیرا مورد استفاده قرار گرفتن یک تمدن کهن برای یک تمدن جدید که در حال رشد و پا گرفتن است طبیعی و قهری است ولی این دو مطلب آنچنان به هم پیوسته است که با ذکر هر یک بدون دیگری مطلب ناقص به نظر می رسد.

خدمات ایرانیان مسلمان در جبهه های مختلف صورت گرفته است:

جبهه نشر و تبلیغ و دعوت ملت‌های دیگر، جبهه سربازی و نظامی، جبهه علم و فرهنگ، جبهه ذوق و صنعت و هنر.

فعالیت های اسلامی ایرانیان

«حوالث یمن و فداقاری ایرانیان مسلمان آن سرزمین خود شاهد بزرگی است که این ملت با آغوش باز این دین مقدس را قبول کرد و در راه نشر آن از هیچ گونه فداقاری خودداری نکرده است. کسانی که می‌نویسند اسلام با شمشیر بر این ملت تحمیل شده یا تعصب نژادی و احساسات قومی آنها را وادار به این حرف می‌کند از سیر اسلام در میان نژاد ایرانی اطلاع ندارند.

همه مورخین می‌نویسند که دین اسلام با سرعتی شگفت انگیز در ایران پیشافت، و این ملت بدون جنگ و جدال از آن استقبال کرد، و در مدت بیست سال تمام فلات ایران را از ساحل فرات تا رود جیحون و از کناره های سند تا کرانه دریاچه خوارزم فرا گرفت. اگر در چند مورد با اعراب مسلمان جنگ شد آن جنگ مربوط به دسته‌ای از طبقات ممتازه و موبدان بود که در نظر داشتند با جلوگیری از نفوذ اسلام منافع خود را حفظ کنند.

پس از اینکه تمام کشور پهناور ایران به تصرف مسلمین درآمد، طولی نکشید که اکثریت مردم این کشور به استثنای کوه های مازندران و دیلمان دین اسلام را پذیرفتند و فعالیت و کوشش این مردم برای تبلیغ اسلام و تحکیم مبانی و قواعد شرع مقدس شروع گردید. در سه قین اول اسلام که ایران تحت نفوذ خلفای اموی و بنی عباس اداره می شد، ملت ایران در تشریح احکام دینی، ادبی، قضائی، سیاسی، و اجتماعی اسلام سعی بليغ کرد و امهات مسائل را مطرح ساخت و آنها را روشن و مبوب نمود.

با طلوغ قرن چهارم هجری، طبرستان و گیلان نیز به تصرف مسلمین درآمد، و در این قرن مردم ایران استقلال سیاسی به هم رسانیدند و سامانیان رشته علاقه خود را با خلافت بغداد قطع کرده به طور استقلال در خراسان و نواحی شرقی ایران سلطنت مستقل داشتند و از نظر فهم و درک مبانی دینی نیز احتیاج به مرکز خلافت نبود.

فعالیت اسلامی ایرانیان در هند

غزویان نخستین افراد ایرانی هستند که دین مقدس اسلام را از طریق سند به هندوستان بردنده. در زمان غزنویها ناحیه پنجاب در تصرف آنها بود و لاهور که یکی از شهرهای بزرگ این ناحیه می باشد مرکز حکومت غزنویان قرار گرفت، در زمان این پادشاهان جماعتی از دانشمندان ایرانی به هند رفته که از جمله

آنها بیرونی دانشمند و حکیم معروف خراسانی است. اگرچه حملات غزنویان بیشتر جنبه قتل و غارت داشت و به حقیقت و تبلیغ اسلام چندان اهمیت نمی دادند، لیکن برای شکستن سدهای سیاسی و نظامی در شبے قاره بسیار مؤثر بودند و راه را برای آیندگان باز کردند.

اسلام در کشمیر

مورخین مسلمان نوشه اند که تا سال ۷۱۵ هجری مردم کشمیر متدين به دین اسلام نبودند در این قرن یک نفر ایرانی که لباس قلندران پوشیده بود وارد کشمیر شد و در این ناحیه شروع به فعالیت کرد. از آنجا که مردم هندوستان و کشمیر به قلندران و درویشان علاقه خاصی دارند دور او را گرفتند و هر روز بر اعتبار او افزوده می شد.

در تاریخ «فرشته» آمده که: نام این شخص شاه میرزا بوده است. این مرد در زمان سیه دیو که حاکم کشمیر بود وارد «سری نگر» شد، و نوکری این راجه را پذیرفت. شاه میرزا اندک اندک در این مرد نفوذ کرد و راهی برای خود باز نمود. پس از چندی سیه دیو فوت کرد و فرزندش رنجن زمامدار شد و شاه میرزا را وزیر و مشاور خود قرار داد در این هنگام میرزا قدرتی به هم زد و فرزندانش ادعای استقلال کردند.

بعد از مدتی این راجه نیز فوت کرد و زنش حکومت را به دست گرفت شاه میرزا و فرزندانش با وی بنای

ناسازگاری گذاشتند. او ناگزیر شد شاه میرزا را به شوهری قبول کند و او را در کارهایش دحالت دهد. بعد از این قضیه زن مسلمان شد و شاه میرزا خود را سلطان کشمیر خواند و دستور داد به نام وی خطبه بخوانند و خود را شمس الدین خطاب کرد.

این مرد دین اسلام را در کشمیر رواج داد و در تبلیغ و ارشاد مردم کوشید و بعد از مدتی اکثر سکنه کشمیر مسلمان شدند. یکی از کسانی که در کشمیر به اسلام خدمت کرده است، میر سید علی همدانی بوده. این مرد بزرگ که از مفاخر اسلامی است هزارها شاگرد در کشمیر تربیت کرد که هر کدام برای خود استاد شدند. مقام سید علی همدانی هنوز در کشمیر محترم است و مردم آنجا را زیارت می کنند و در روزهای عاشورا هنگامی که دستجات عزاداران از آنجا عبور می کنند پرچمهای خود را به حال احترام فرود می آورند.

اسلام در چین

به طور دقیق معلوم نیست که اسلام در چه تاریخی به داخل خاک چین راه یافته است آنچه مسلم است به وسیله گروهی از بازرگانان خوارزمی و تجار سمرقند و بخارا در قرنهای نخستین اسلامی بدانجا رفته است. در عصر خوارزمشاه و مخصوصاً علاء الدین محمد خوارزمشاه که ترکستان و اترابه دست وی افتاد، رفت و آمد ایرانیان به خاک چین زیاد گردید. پس از

جمله مغول و سلطنت آنها بر ایران، جماعت زیادی از ایرانیان در چین ساکن شدند. چنگیزخان پس از اینکه شهرهای خراسان را خراب کرد، دستور داد ارباب علوم و معارف و اصحاب حرف و صنایع را به چین و مغولستان بردند تا در آنجا مردم چین را دانش بیاموزند، و آنها را به هنرهایی که در ایران معمول بود آشنا سازند. مردم ایران علاوه بر هنرهای معمولی دین و آیین خود را نیز به آنها تعلیم دادند و به این صورت دین مقدس اسلام در چین نیز توسط ایرانیان از طریق ارشاد راه یافت و کلیه کتب دینی مسلمین چین نیز به زبان فارسی تالیف گردیده است.

اسلام در جنوب شرقی آسیا و آفریقا ی شرقی دین مقدس اسلام از طریق هندوستان و بنادر خلیج فارس و دریای عمان به کشورهای جنوب شرقی آسیا و آفریقا ی شرقی و جزایر اقیانوس هند راه پیدا کرد و در مسلمانی این مناطق نیز گروهی بازرگانان و دریانورد ایرانی سهم بسیاری دارند. پس از اینکه مغولان بر ایران حمله آورده و شهرهای آباد این مرز و بوم را ویران ساختند، گروهی از دانشمندان و بازرگانان از اینجا مهاجرت نمودند، آنها که در مشرق ایران بودند به هندوستان مهاجرت کردند، کسانیکه در جنوب و مرکز ایران قرار داشتند از طریق دریا این کشور را ترک گفتند.

مردمان جنوب ایران و سواحل خلیج فارس و دریای عمان که با راههای دریایی آشنایی داشتند در اثر حمله مغول و پس از آن تیمور، ناگزیر شدند با سرمایه های خود در یکی از نقاط دوردست زندگی کنند، یا در اثر خرابی و از دست دادن سرمایه ناگزیر شدند به کشورهای جنوب آسیا بروند. ایرانیانی که در افریقا شرقی یا اندونزی اقامت کرده اند، بیشتر از اهالی فارس بوده اند. روی هم رفته دین مقدس اسلام توسط همین مهاجران ممالک مذبور نشر شد و اینان از طریق خطابه و ارشاد مردم را با حقایق اسلامی آشنا ساختند. آثار ایرانیان هم اکنون با گذشت چند قرن در جنوب شرقی آسیا و افریقا شرقی محفوظ است.

سربازی و فداکاری

سربازی ایرانیان در راه اسلام، اعم از آنچه به نتیجه مثبتی رسیده است، یا علی رغم تلاشها و مجاہدات خالصانه این قوم، نتیجه درخشانی از آن به بار نیامده است یکی از صفحات درخshan روابط اسلام و ایران است.

فعالیتهای فداکارانه ایرانیان مسلمان مقیم یمن را می دانید. نهضت ایرانیان علیه حکومت اموی که منتهی به روی کار آمدن عباسیان گشت نیز این نوع خدمات است. این قیام نظامی صرفاً برای اقامه شعائر اسلامی و بازگرداندن عرب به شاهراه اسلام بود، گو

اینکه در عین موفقیت نظامی، در اثر اینکه دودمانی که روی کار آمدند بهتر از امویان نبودند، نتیجه درخشانی از آن به دست نیامد.

در خود ایران در قرن دوم و سوم برخی نهضتها صورت گرفت که جنبه ضد اسلامی داشت و سرکوب شد. دقیقت در تاریخ نشان می دهد که این ایرانیان مسلمان بودند که آن قیامها را سرکوب کردند نه مردم عرب.

اگر سرداران و سربازان مسلمان ایرانی نبودند محال بود که قوم عرب بتواند قیامی که در آذربایجان در قرن سوم به وسیله بابک خرم دین رهبری می شد با تلفاتی در حدود دویست و پنجاه هزار نفر سرکوب کند. همچنین است سایر قیامهایی که به وسیله المقنع یا سنبلاد یا استادسیس رهبری می شد.

سلطان محمود غزنوی به جنگهای خود در هند رنگ اسلامی داده بود. سربازان اسلامی فتوحات هند را با شور یک جهاد اسلامی انجام می دادند. و همچنین در جنگهای صلیبی سلاطین ایران به نام اسلام و تحت تاثیر احساسات اسلامی جلو هجوم صلیبی های غربی را گرفتند.

سربا زان ایرانی، اسلام را به آسیای صغیر برند نه عرب یا قوم دیگر.

علم و فرهنگ

صحنه ی علم و فرهنگ، وسیع ترین و پرشورترین میدانهای خدمات ایرانیان به اسلام است.

سرعت پیشرفت و توسعه، کلیت و شمول و همه جانبگی، شرکت طبقات مختلف اجتماع، اشتراک مساعی ملل گوناگون، چیزهایی است که اعجابها را در مورد تمدن اسلامی سخت برانگیخته است. جرجی زیدان می‌گوید:

عربها (مسلمانان) در مدت یک قرن و اندی مطالب و علمی به زبان خود (عربی) ترجمه کردند که رومیان در مدت چندین قرن از انجام آن عاجز بودند، آری مسلمانان در ایجاد تمدن شکفت آور خود در غالب موارد به همین سرعت پیش رفته اند.

مسلمین علمی را که در فهم و درک قرآن و سنت بدانها نیاز داشتند از قبیل علم قرائت، تفسیر، کلام، فقه، حدیث، نحو، صرف، معانی، بیان، بدیع، سیره ی نبوی و غیر اینها ابداع و اختراع کردند و اگر اقتباس کردند اقتباسشان ناچیز بوده است و علمی را که محصول تمدن آنروز و نتیجه ی مساعی و زحمات ملل دیگر بود از طبیعی و ریاضی و نجوم و طب و فلسفه و غیره برای خود ترجمه و نقل کردند و بر آنها افزودند. جرجی زیدان می‌گوید:

یکی از مزایای تمدن اسلامی این است که علوم پر اکنده یونان و ایران و هند و کلده را به عربی نقل کرد و چیزهایی بر آن افزود